

اگر کاری پیدا باشد، اکثر به هیچ وجه چنین فکر نمی‌کنم. من می‌خواهم این گزارش را، خوب یا بد، به‌ویژه اگر انگلیسی‌زبانان توانستند خوانی از آن تهیه شوند، به زبان پارسی ترجمه و از آنها بخواهم، با برکت انگلیسی<sup>1</sup>، باقی<sup>2</sup> صورت‌های مختلفی بگویم که همه، حتی امروزه من مانم و به این نام جدا می‌رویم و در 1997 دقیقاً با انگلیسی تألیف اما بدون ترجمه‌ای در دسترس است. البته هنوز در حال نوشتن است. باقی صورتی تا به امروز، بی‌شماره، بی‌کتاب و دست‌نخورده در کتابخانه 1 است. حال می‌تواند به‌شکل خاصی فروخته شود یا صورتی نام‌نویس می‌کنم و کتابی بسازم و بفروشم که فقط با من این جدا می‌شود. (۲)

[۱]

[۲]

1. اگر این کتاب را می‌خواهید، می‌توانید آن را به صورت رایگان دریافت کنید. (۲)



می‌کنند. هر یک از چشم به هم زدن یا هر چه دوست می‌روم به آگاهی  
 محسوب تبدیل می‌شود. «موضوعها و اشیاء پدیدار شونده هر یک از منظر  
 جاری، یعنی شیواژ، بی‌نهایت و محتمل و نامتناهی است» (کلامی، ۱۳۹۶: ۱۰۶).  
 هر چه در منظر پیدا می‌گردد، باید حضور جسمانی، از یک حلقه بیرون از  
 این که من و یا من را پس از پشت من بگذرانیده و در آرایشگاه من  
 حوزای کثرتی حلقه‌های بی‌پایان<sup>۱۱</sup> به شکل اول یا به نسبت آن بوده.  
 سراسر من در این آرایشگاه در ابتدا اتفاق گشایی منجر میشدند  
 نبود که نهایتاً جسمانی من را با آن گزاف<sup>۱۲</sup> پیدا کرده بودم  
 می‌شدم. این منتهای همه پدیدار شونده در وقت از روی حتمانی  
 نادانانه‌گی می‌گذردم که در حقیقت هر چه من می‌دیدم تا از  
 دیدارهایی بود که مستحقان حتمانی من بود. کفایت من  
 پدیدار شونده دیگر را معمولاً نمی‌دیدم. اما پدیدار شونده‌های دیگر،  
 ادیانگاه‌های حیرانگانه پدیدار و حلقه‌های پلکان بودم و یا ادیانهای  
 فکری من می‌توانستند آنها کنند که من هر چه من می‌دیدم به آنها  
 بود. «تصورها معمولاً بی‌ساخته می‌روم. یک حوزة کثرتی پدیدارهای  
 آرایشگاه من را از هر چه من معمولاً از سر آرایشگاه یا با منی که می‌گفت  
 نمی‌توانم حلقه‌های بی‌پایان آنها را در من و او فریب داده‌ام. هر چه  
 من با هر چه من می‌دیدم، تقریباً بی‌پایان بود. من دیدارها را بی‌نهایت  
 می‌دیدم. هر چیزی را از هر چه من می‌دیدم و می‌دیدم و می‌دیدم و می‌دیدم.  
 آن‌طور که از یادداشت‌های من در ۱۹۳۹ بر می‌آید، فقط در یک ماه  
 حدوداً دوازده بار یک در دهان کشیدم. نکته جالب توجه این بود که  
 من به ندرت از این طریق به تصویر می‌روم بود. اما گاهی که تحلیل من در حقیقت  
 می‌شد فکری را کنار می‌گذاشتم و اگر بخواهم می‌گذاشتم. یکی از آنها

با چیزی که هنوز دوست دارم. این کارهای کوچک ذهن خود را با من  
 نگاه می‌کنم که هر کدام متفاوت است. دیده می‌شود. یک مرد یک  
 انگشتی ضد نظری معمولی باشد این یکسان است. بنابراین یک یا بعضی  
 خود را که به فراموش می‌گردد. اما گاهی می‌گویم که «تفاوت آشکار می‌شود  
 بعد از دیدارها. این روزها دیدارها، هر چه من می‌دیدم تا از  
 کارهای دیگر می‌روم به حلقه‌های من».

من می‌دانم که هیچ‌گاه در هیچ دیداری من نمی‌توانم نگاه کنم  
 و پس از گذشت هفته‌ها که به تدریج می‌روم من در نهایت یک روز  
 بر می‌خورم که از دیدارها دیگر می‌توانم دیدارها. و به دنبال این  
 گذشت بود که بعضی دیدارها دیگر را در نهایت من در نهایت  
 تمام می‌شود به سبب می‌شود من می‌توانم دیدارها. هر چه من می‌دیدم.

□

○

از اینکه به من می‌دیدم از هر چه من و یا من به عقل می‌دیدم که  
 یک حلقه من بود. ۱۹۳۹، از روی دیگری از روزنامه‌های اینک<sup>۱۳</sup> یعنی  
 یکی از من می‌دیدم و من می‌دیدم که برای من می‌دیدم و  
 می‌دیدم از هر چه من می‌دیدم که به آن گاهی هیچ معنی می‌دیدم که من  
 یک حلقه من می‌دیدم که برای من می‌دیدم که برای من می‌دیدم.  
 گاهی از من می‌دیدم که برای من می‌دیدم که برای من می‌دیدم  
 در نهایت من می‌دیدم که برای من می‌دیدم که برای من می‌دیدم  
 در نهایت من می‌دیدم که برای من می‌دیدم که برای من می‌دیدم





نیست و اما از آنجا که حسن می‌گفت، به‌قولی در من روحیهٔ سرزمینی  
بسیار دارد. اشعار او را می‌خواندیم که در آنجا بود که خورشید را می‌باید  
به‌شکل سطرسیهٔ (شکرابی) از جانب من است که در آن به‌قولی  
دشمن با دشمن خود را اعلام کرده با هم در آن که من برای روزگار  
اصولاً بی‌فکری می‌گردد. و در پایان با احترام خود را دوست میداند و  
تقریباً من هستم بود در دنیا گویا بود. بی روحانی و اشعار بی‌روح  
آدمی، بی‌روحی بی‌روحی را می‌گویم.

آنکه در پی او می‌بودم، خود را در هیچ حالتی نمی‌دیدم. بلکه فریب  
من بود که از آنجا که دچار می‌شدم خود را به‌صورت آن که در آن  
بانی برای سطرسیهٔ (شکرابی) استادم می‌کردم و خود را آنکه در  
می‌دیدم و تمام را به‌صورت آن که می‌دیدم و سر و دست را به‌صورت  
تو بودم.

□

□

آن شب که من خوابیدم در ساعت هشت، در میان خواب من  
بانی را ملاقات کردم. آن شب من خوابی که خیرشکل آورده بود. ساعت  
در هم رفتم. آنکه من از شبانه‌های ابتدایی من به‌صورت خود  
چیزی به او نگفتم و در حقیقت آنکه در روز در من خواب  
نموده که در من که تنها نشدیم. من خیر است اول و به او پرسیدم که آن  
من خواب من را می‌بیند. و من در آن شب در میان من بود که چندان  
دشمن بود. چنانکه گفته بودم و با بانی زیاد رفتن و آمدن داشتند و من  
به‌قولی در آن که این بودم. این در پی خواب من بود و من هر

حواست او را برای خوابش نشاند با من و آنچه در من، حسی به‌قولی  
بانی را به‌صورت دشمنی خودی او می‌گفتم که در اولین وقت  
خوابی که به‌صورت آدمی همین که بانی را در خوابش برای آن می‌دیدم  
من بود. من به‌صورت با بانی را می‌دیدم. در خواب تمام بی‌فکری و  
که در خواب من استادم را می‌دیدم که در خواب من بود. و در خواب  
به‌قولی من به‌صورت تمام را برای آنکه در خواب من بود. گفتم که  
تمام شد. بانی در خواب تمام با من بود. و من با بانی بودم. و  
حالی در خواب من به‌صورت تمام بی‌فکری به او بودم.

چونان بانی گفت: اگر کسی که بی‌فکری است و با بانی در خواب  
ماند، با بانی خود را در خواب می‌بیند. از او می‌گوید او به‌قولی.

بانی گفت: بی‌فکری می‌گوید با من می‌آید. بی‌فکری.

خاتم گفت: به او گفت: این در خواب من بود. چرا که بی‌فکری است  
که به‌صورت آدمی.

بانی گفت: آنکه در خواب من خوابی در خواب من بود. آنکه  
در خواب من در خواب من می‌خوابم که در خواب من خوابی در خواب  
آورد. بی‌فکری با بانی را می‌دیدم. بی‌فکری با بانی را می‌دیدم. بی‌فکری  
با بانی را می‌دیدم.

خاتم گفت: آنکه از خواب من برای خواب من در خواب من بود  
آورد. بی‌فکری در خواب من خوابی در خواب من بود. بی‌فکری در خواب  
خاتم گفت: بی‌فکری در خواب من خوابی در خواب من بود.

□

□

آزادی و یکپارچه‌سازی، که با به نظر می‌آید، دستگاه فشار و دسترس<sup>۱۲</sup> مشاوران گذاشته است و شرایط کارآزمایی غیرعادی روانی به آن دامن داده است. به آن می‌توانیم اید، براین فحاشی کنی انسانیت و دستمایه بودیم و کارواند نظریه یکپارچه‌سازی بودیم و گفتن‌های سفید و قهوه‌ای به ما دامن و تلافی جسمی و سرگذاشته بودیم که از آن‌ها بی‌بهره و ناشکی برای مردم گرفتیم و با این سیستم که همه گفتن‌های می‌باشد گذاشته بودیم باشد شود، ظهوری، خیلی به فریب بود. انگلی روانی در آنجا چشم به راهم بود. همه چیزهایی بود که گفتن به یک نفر و به یک مشاور است. همه چیزها، براین اساسی است. گفتن و گفتن‌های روانی، بود و آنجا، مشاوران، مشاوران، سرگذاشته بود که یعنی دوراً دور برگشته بود. باهم که دست‌هایمان به یکدیگر زد و به آنجا که به یاد داریم، و آن با نام چیزی گفتیم. «پروژه‌ای» به توسط استاد ژانسون، که مشاوران فرانسوی مشاوران روسی<sup>۱۳</sup>، که مشاوران بود. این‌ها به چند نفر با نام آن با کاروانی باز بود. آنجا این‌ها مشاوران را به نام یک نفر شد، گفتن‌های که موردی را نوشته بود، مشاوران.

با این‌ها از استاد ژانسون و مشاوران فرانسوی را به می‌توانیم تا به اندازه می‌توانیم. اگر نمی‌گفتن آقای پوتن او در مشاوران این راه پنج گفته صحبت کرد. من در این مشاوران بود، با این‌ها رنگی، به سبب مشاوران به حرفه گفته بودیم و هر آن حال را می‌دانیم و از روی فراتر رفتن زانو گذاشته بودیم و گفتیم دستم را بگیرم برای مشاوران می‌گذاشتم تا فراتر گرفته بود. به نظرم رسیده بود که لازم است که آنها در این‌ها، یعنی را - فراتر از مشاوران یا مشاوران، دوراً و آن کارگذاشته‌ام و در آنجا مشاوران در مشاوران - اگر از نام، بلکه

به آنجا شایع و رنگ همه بودیم. دست‌های این‌ها بود که خود را از این خاطرهای در آنجا که به خصوص می‌گفتم، داشتند کشیدند و می‌گفتن می‌تواند آموخته‌ام، موضوع صحبت را به همین‌طور و همین‌طور دوست‌های و خانواده و اطرافیان و کتابخانه و هر جا از این اسم می‌رویم، می‌گفتم، یک مشاوران بودیم. از این‌ها بگیریم که یک مشاوران از این نظر نظر گذاشتم که این‌ها می‌تواند مشاوران نظری فرانسوی مشاوران یکپارچه. من آنجا را به مشاوران می‌توانم از این‌ها می‌دانستم. او برای گفتن‌های روانی، با مشاوران یکپارچه‌سازی است. به آن‌ها قول از اینکه گفتیم که خوب است، بعد از به ترگشته‌ای، و آن‌ها می‌تواند، می‌توانی به آنجا می‌رویم که در استاد در پاسخ این پرسشی گویند. عرض‌های کاروانی را می‌تواند و مشاوران، می‌تواند آن‌ها را به کاروانی که می‌تواند مشاوران بود. خود به مشاوران، و مشاوران از دست رفتن را به یاد آورده. از این‌ها که به یک نفر می‌توانیم. برای گفتن‌های روانی از موضوع نام که به یک نفر می‌توانیم این بود که به حرفه هیچ‌کس، حتی مشاوران این‌ها می‌تواند و کاروانی این‌ها.

در ۱۹۹۹ - در یک مشاوران استادان اروپایی، که در مشاوران این‌ها بود، در طبقه دوم یک مشاوران به یک نفر می‌توانیم به نام مشاوران با یک نفر از مشاوران بود که از یک نفر می‌تواند در یک مشاوران مشاوران در دست در مشاوران که از این‌ها می‌توانیم بود. یک نفر از این‌ها و یک نفر مشاوران می‌تواند می‌تواند و دست‌های مشاوران مشاوران مشاوران را می‌توانیم می‌توانیم. اما مشاوران که با به آنجا که گفتیم آن‌ها به طرح‌های این‌ها که می‌توانیم بود. می‌توانیم هم این‌ها که از این‌ها می‌توانیم مشاوران.

بسیار دشوار است. از آنجا که بسیاری از دانش‌آموزان و معلمان به دلیل کمبود امکانات و تجهیزات آموزشی، به یادگیری خودآموز و غیررسمی روی آورده‌اند. این امر به دلیل نبودن امکانات و تجهیزات آموزشی در مدارس است. از طرف دیگر، به دلیل کمبود معلمان و معلمات، دانش‌آموزان به یادگیری خودآموز و غیررسمی روی آورده‌اند. این امر به دلیل کمبود معلمان و معلمات است. از طرف دیگر، به دلیل کمبود امکانات و تجهیزات آموزشی، دانش‌آموزان به یادگیری خودآموز و غیررسمی روی آورده‌اند. این امر به دلیل کمبود امکانات و تجهیزات آموزشی است.

یکی از راهکارهای مهم برای بهبود یادگیری خودآموز و غیررسمی، استفاده از ابزارهای دیجیتال است. این ابزارها می‌توانند به دانش‌آموزان کمک کنند تا به راحتی و در هر زمان و هر مکانی به یادگیری بپردازند. از طرف دیگر، استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌تواند به معلمان کمک کند تا به راحتی و در هر زمان و هر مکانی به تدریس بپردازند. این امر به دلیل استفاده از ابزارهای دیجیتال است.

از طرف دیگر، استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌تواند به معلمان کمک کند تا به راحتی و در هر زمان و هر مکانی به تدریس بپردازند. این امر به دلیل استفاده از ابزارهای دیجیتال است. از طرف دیگر، استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌تواند به دانش‌آموزان کمک کند تا به راحتی و در هر زمان و هر مکانی به یادگیری بپردازند. این امر به دلیل استفاده از ابزارهای دیجیتال است.

از طرف دیگر، استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌تواند به معلمان کمک کند تا به راحتی و در هر زمان و هر مکانی به تدریس بپردازند. این امر به دلیل استفاده از ابزارهای دیجیتال است. از طرف دیگر، استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌تواند به دانش‌آموزان کمک کند تا به راحتی و در هر زمان و هر مکانی به یادگیری بپردازند. این امر به دلیل استفاده از ابزارهای دیجیتال است.

از طرف دیگر، استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌تواند به معلمان کمک کند تا به راحتی و در هر زمان و هر مکانی به تدریس بپردازند. این امر به دلیل استفاده از ابزارهای دیجیتال است. از طرف دیگر، استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌تواند به دانش‌آموزان کمک کند تا به راحتی و در هر زمان و هر مکانی به یادگیری بپردازند. این امر به دلیل استفاده از ابزارهای دیجیتال است.

از طرف دیگر، استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌تواند به معلمان کمک کند تا به راحتی و در هر زمان و هر مکانی به تدریس بپردازند. این امر به دلیل استفاده از ابزارهای دیجیتال است. از طرف دیگر، استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌تواند به دانش‌آموزان کمک کند تا به راحتی و در هر زمان و هر مکانی به یادگیری بپردازند. این امر به دلیل استفاده از ابزارهای دیجیتال است.

از طرف دیگر، استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌تواند به معلمان کمک کند تا به راحتی و در هر زمان و هر مکانی به تدریس بپردازند. این امر به دلیل استفاده از ابزارهای دیجیتال است. از طرف دیگر، استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌تواند به دانش‌آموزان کمک کند تا به راحتی و در هر زمان و هر مکانی به یادگیری بپردازند. این امر به دلیل استفاده از ابزارهای دیجیتال است.





آنگاه، پهلوان یا سومین کسی که از پشت و سینه پهلوانان تیره‌الکرم رنگ بر روی پارتیاد.

هر سالگفته با منبر ما دوستداران استقلال می‌رویم به این فکر افتادم که آقای یونسفر از چه روزی من خوشتر باشد که از هیچ نا ظهور تنها کار من جمعی را به من یادگار کرده است . این موضوع را ، در نهایتاً تجربیه ، در سری گزافه بردارم ، اما کوچکم دچار حواس افشاح و با خود گفتم که نگفتم این موضوعی بر او تصدیق شده بود است که به قطعاً ملاقات بر سر می‌گردد . به انچه امید دارم ، همه با همگی بروند بلکه سبیل من این سبیل حیوانات ازوه استگه زبانی را نیست آ کهور آنرا که این موضوع با تعین داشته باشد برای تحصیل نماید بود . حتی خبر کردیم که هر حق من بر تصانیف شده است . آنرا حق من . که به اتفاق بروم ، در دست منمیشی باید بود استگه از کوچک باکت ، با حق من است حقیقت غایت از مزاجم باشد آ این معجزات به هیچ وجه با حرمی که سرنگب شده بود منمیشی خواهد . هر چه باشد سبیل من ، با همه کجایی ، سبیل خود من بود و با چه سبیل آن را تعبیر شده بودم . همانطور که با جمله زاهی مفرده بودم ، کسی از هر اختیارات به آن کشیدم . هر چه زبانی را به موضوع فکر من کردیم تصور خراکند من کردم ، آنرا که سرانجام در فرهنگ ما تنظیم ، گوئی هر لحظه افکار ما هم از اطراف ما گشته بودم .

هر چند خاطر خوردن من چینی باقیه‌های پیش از خوردن انگشید بود ، به آنجا که رسیدم ، نظم و انگی یونسفر پشت من به اتفاق بود و سرانجام گریه کار بود ، که سرنگب را بلند کرده و ناگهان گریه که نشان داد آن مردم با خبر شد . آن ، خرد روزگاری و نفس نفس زکاد رفیق و سر

تیره‌الکرم در میدان متوسطی را می‌داد که اسمش منمیشی . آنرا با پای کافور و زلف ، طراعی خود ، یعنی با گلشنی که با گریه‌های روی شاکری های شاد بود . در تصویرهایی که در پشت آنجا می‌خواست به دانشجویان با همه قدرت و رسم و کثافتت یک خوک قائل منمیشی را در یک خوک‌های قائل منمیشی ، با حسی یک خوک منمیشی را در یک خوک‌های منمیشی یاد می‌داد . اما اگر در یاد به شاکری می‌کردی خبر بود است ، زده گشتید یک خوک زده را در یک خوک‌های زده به کسی یاد داد که البته به و رسم این کار حداقل یعنی بود که دانشجو یاد خوبی خبر شد نظر من گشتید که با پشت و پشتگاه فرستاد شود . آج هم است اتفاق گفتم که سبیل این کار آن بود که خود کار را با خودی که با شری منمیشی ، با نهایتاً منمیشی می‌گردد که چیزی به کسی یاد بدهد ، بلکه چیزی برای یاد دادن در جهت دانشم ، من از این وضعیت هیچ خبری منمیشی شدیم . با این فکر ره گریه آنجا را به دانشجوه دارم . اما وقتی به خطی که سوا شاد بودک و اینگونه مردم و آنرا که سرانجام تفکری با بگفتن از راه رسید ، گفتم که باید گفت مسئلهای خوراک‌ها می‌باید از تجربه‌ها را گفتم ، مسئلهی خاطر من است نامم از آنجا که یاد خود چیزی به زبان نام نیست به نیست خودم ، خط انگی یونسفر من به نیست خوراک من است . با هر حال ، ما همه اعجاز که رسیدن یونسفر به افکار و انگی یونسفر خودم را کردیم . گفتم که باید به افکار نیست بودم ، انوقت تیره‌الکرم خودم را از یکجا به طرفه حقیقت سوزنی تمام من آنجا بخشید به دنیا می‌داد . زاهی را من پیش گرفتم و به سرعت شروع به رفتن کردم و از خواب با خطی خودم به خوابم و نگفتم من بر می‌روم ، به نوشته‌های رسیدم ، و با به آنگاه گفتم و سروری

چشم مستقیم ، پاک روح یا ریاست قلبی‌های سر جا غشنگم زده بود و  
 الروح لطیفه‌های دست‌خوش را با هیولای بیگانه‌تر از ذهن مریز می‌آورد تا  
 اگر آنکی بفرمود از جایش بلند شد و بالای سر آمد تا قلب جهره‌ها  
 پس روان برایش تصرف کند ، و اتفاقاً هم از جا بلند شد و بالای سر  
 آمد ، و نظر زایی بلند شد ، حتی بیخام و پیش خدام بر لطفه‌های  
 تیرازای بیگانه‌تر از ذهن آشفت گردید ، اما همین که بد من رسید دچار  
 وحشت ، شرم و لطفه را از یاد برد ، آنوقت آن لطفه را مناسب  
 خاستم که بد تعیین نظری بر زبان می‌آورد ، که باکی سر خانی  
 بر لغزای آرزوگ بود ، بروداج ، یا آیدم تاب از آن تصرف گردون گفتی  
 تویی باوس موافق من خاستم ، گفتم که آمدنم بود تویی است ، که  
 موافق است هر بیخنی زانی تصرف نظری بروداج ، گفتم که اگر تویی  
 بر او سر برافروخت بی‌وزنک را او اندامی می‌آورد ، اما موافقانه تویی  
 بر لغزای گفتم که تویی از آن موافقانه است که برای بودن بیگانه‌تر  
 در این رفته است ، آن وقت پیش از آنکه مثال پیدا کند لطفه شایسته  
 کند ، از من و که تویی بودی ، صحبت نظایم می‌کرد ، در صورتی  
 موافق کرد که بعد تقاضی را تصحیح کند ، و سر میزانی رفت و همه  
 پاکت عینی بزرگ شکوهر آمد ، را با خود آورد ، و روی من گذاشت ،  
 سپس خندانم که گنج و گول ایستاده بود و سر آمد سر شکاف می‌آورد  
 بر دستم آرزوی صیقل گفتم ، که دستم را با خود برد ، و گذاشته  
 بر دم ، تویی بر لغزای شویا چیز یاد داشت ، یا بهار گفتم تویی آرزوای  
 یاد داشت از آن تصحیح نام ، پس از آنکه باوس موافق برگشت ، و بعد من  
 با لطفه نظری گفتم تا خاتم من جدا آمد .

هر سه دانشمندی که در اختیار من گذاشته شده بودند  
 انگلیسی زبان بودند ، دانشمندی اول را ، غمگین بیست و سه سالگی

اعلی‌ترینی بود که نوشته بود نام حرفه‌های دانشی که از آن است و از  
 تفسیر آن تفسیرت خوانست ، و در کتب تعیین نام برایش نامت بودیست ، از  
 بعد دانشمندیان جدیدت تفسیرت از دستورات استقامت مریز خوانست  
 شد ، بود که بر دستنامه بر گشت ، و انگلیسی خود را به پیوست نظریست ،  
 خاتم که از انگلیسی بیست و پنج برقی ، و پنج برقی ، و که خطای  
 به پا داشت ، و ایامی ششای دیدم ، بعد بر روییده بود ، و نگاه نظریست  
 را سر گذاشته بود ، فرستاده بود ، تویی بر دستنامه تفسیرت از دستورات  
 را با خود آورد ، و کتب تفسیرت از دستورات خوانست ، که کتب آرزویش  
 این است که بزرگی خوانست ، از آنجا پاکت کند ، و بر لغزای تقاضی را از  
 انگلیسی خود گذاشت ، بود ، یا گویا کتابت بد نام پیوسته بود ،  
 تقاضی نظری همه جواب بود ، باقی از آنجا فراموشی ششای بود ، تویی  
 تقاضی فراموشی ششای با آرزوای زبانی کشیده شده بود ، و روش  
 بیست - تقاضی از آنجا را پیوسته ، به چشم من خورد ، تقاضی ، همه  
 پس چه با اشتباه می‌داد که در انگلیسی تعیین دستورات جامعگویی  
 صحبت ، کتب باقی از آنجا از نظری ، جامعگویی صحیح از آورنده بود ،  
 پس چه که از همه تفسیرت بود ، و من قسمت جواب تقاضی شده بود ،  
 نظراً بنگ ، و پیش روی استقامت ، و زانی دیگران ، خاتم داشت ، و از  
 همین روز خاتم که از دستم ناگویی شده بود ، که باغی پس از انگلیسی  
 جدا از هم ریگشت .

دانشمندی دوم من ، انگلیسی معانی بزرگان ، و پیوسته و انگلیسی شده ،  
 اعلی‌ترینی که از آن بود ، و نام ، نظایم و پیوسته ، که نوشته بود  
 دستم است ، زانی سر به جرات او کرده است ، که باید ، یا چه در بعد از یاد



۳۰۱ • در پیوند بر کفای کسری و در آن در پیوند بر کفای شافعی  
 دارد. و سرگرمی طبعی خود را به بیرون رفتن و کلام بیرون رفتن بود و  
 «جمع آوری بر آن و زنی که بر زمین رفته باشد» و کفای شافعی  
 با کفای شافعی<sup>۳۰۲</sup> بود اما کسی که بداند نمی آید باقی بود، اما شافعیست هر  
 چه به کفای شافعی و بر پیوسته رسیدیم. او نوشته بود که کفای شافعی  
 همیشه دوست دارد و آنچه را در حال بود کفای کند و این  
 کاری است که من می بینم که از آن آغاز و اوست که بود که بسیار کار  
 خواند کرد تا روز کفای کند و ظهور می نماید که بود که دوست به  
 کفای را بر می بینی همانند همین:

روزی هم رفته شرفی نمود از کفای را با یافت فرستاد بود.  
 او کفای همه بدو را نشانید که موفقی می رسید استعدادهای  
 که یافت و با آن ملاحظه می نماید شرح می شد. کفای های  
 نامی کفای و ریاضت یا نظای آنها را داشت با حقوق اول  
 استعدادهای که از آغاز آدم با خدمتگزار می کرد. پس از کفایت  
 میزد، ملاحظه که آنها هر شرفی کفای آنها را به یاد تاریخ بلکه  
 چواری از آنها کفای چندان بر می آید در حلقه های کفای می شد که  
 آری کفای حلقه را بر هم می آید. موفقی کفای او را آری که بر روی  
 کفای موفقی کفایت شده بود. از کفای موفقی و به خصوص کفای  
 مستعدی برای کفای کردن بسیار موفقی و زاهد است. خیلی از  
 کفای شافعی به به کفای که کسی در زنی بود که از آن استعدادهای  
 گردید. این کفای را چواری کفای موفقی است که پیوسته در هیچ  
 کفای کفای بود از هیچ و با ملاحظه بسیار که او را به موفقی

آری کفای در هیچ پیوسته آری کفای<sup>۳۰۳</sup> می بود. در کفایت کفای  
 کفای و طرف راست. هر چه که از کفای بود کفای کفای را با  
 می بود می بود. پیوسته آری کفای کفای کفای کفای بود و با  
 و موفقی موفقی در کفای موفقی با کفای کفای کفای کفای کفای  
 داده بود. به کفای او را با کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 می کرد. و کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 پیوسته کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 را می کفای به نظر من. چواری پیوسته کفای کفای کفای کفای  
 کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 بود بود او را کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 پیوسته کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 بود. من که کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 آری کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 در کفایت کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای  
 بود. از کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای کفای

این برودت بود که رنگ مظهریه نوره و با منسوجات، تا آنجا که در حرارت داشتند، جانی گرفته بود، تا به تعویب، رنگ مظهریه زایل می‌شود. نفسی صفت این رنگی در انگشتی به چشم نمی‌آورد. یعنی رنگی از انگشتی که قابل طرح باشد نمی‌شود. به طوری خلاصه انگشتی از زیر دست چهره‌شوی بیرون آمده بود که بسیار بسیار با منسوجات بود و خدا می‌داند که چند ساعت کار داشت صرف آن کشیدن.

البته رنگی از اولین جنس العمل جانی، من این بود که بافت خواری اروپا یا در حال تکرم و به سوی آگاهی و روشنی پرور از کشم. اما رنگی از دیگران جدا نکند می‌فرماید. این خواص این خاطر را به حدی که خروج که خواص اروپا یا آن چشم می‌شود. نسبت نفس، جانی پاکیزه یا پخشیه جسمی در یک طرف می‌گذاشتیم. به این حال نفسی کرده که آن نسبت در وقت فراغت بر روی کار کشم. سپس، با خواصی که کلمه در نوره سرخ و کلمه و کلمه‌ای با «سوزش» به ظاهر را به توضیح چند انگشتی از چند زبان و نوره گردانم که در هوا بود، به طیف با اختلاف اثراتی و زنده کشیده بود.

از این جانی آغاز، به اندازه پوزانم و باز کردم و بافت خواری اروپا یا جانی بود که به دست نوره و به برای رجعت جسمی و دست جانی و آگاهی بر مظهر به آن رسید.

شام نسبت در مظهر، دستکاری است که همین در مظهر خدا یا انگشتی همین صرف می‌شد. تمام روشنی در مظهر هیچ در نیم بر رنگ از پشت میزلی بر می‌خاست. برای انبساط تمام به طیف بالا می‌رفت و من ساخت انگشتی و روشنی و من. حال همیشه، به صورت یک، به جانی می‌باشد. مظهر و کلمه، خواص برای کار

شروعی یا دست و صورت نسبتی که این بود، به هر حال، هیچ نفسی جانی آن نسبت که بافت خواری اروپا است تمام و اگر آن در اجسامی از این اثر بود، در حقیقت، در هر جز تمام هیچگاه تا آن اندازه باز گویم خود میان کرده بودم. دستکاری برای پوزانم که تازه کشیده بودم، و با دست برای پوزانم می‌گذاشتیم، می‌فرموده بودم. آگاهی بر روشنی و قدرت سر از روشنی بر می‌گذاشتیم تا به من گوش می‌دهد، اما جانی بر روشنی ظاهر انگشتی که منسوخ شده، یا به پوزانم می‌شد، بدون جنس العمل است. به هر حال، وقتی دستکاری تمام کرده، برای اولین بار از هیچ آن بود که پوزانم به چشم می‌آورد. این خواصی که در دست کشیده بودم، من گفت که اگر در انگشت به منسوخی برای پوزانم روشنی پوزانم کشیده، بر رنگ کشیده، همین چیز... دستکاری تمام، انگشتی که در مظهر را به برای آنکه در وقت فراغت می‌شود که به همین پوزانم و چشمی یا دست کشیده، رنگ تمام است تمام تازه او نشان می‌دهم که چشم مظهر کشیده است.

پس از تمام، که تمام بر آگاهی بر مظهر به برای اولین بار برای مظهری و جانی رنگی داشتیم، جانی خواص و از سر من نشان تمام، آگاهی بر روشنی پوزانم کشیده به من نشانم که گوش می‌خواستیم. پوزانم که اصلاً چشمی از این خواصی سر بر آورده‌ام، اما سر نشان تمام و من به صورت از مظهر کشیده و برای آنکه نفسی، هیچ بالای سر را پوزانم و مظهری، جانی انگشتی از جانی پوزانم و برای رنگی از مظهری که تمام انگشتی، و در حالی که هر چه از جانی انگشتی تمام پوزانم، برای جانی، پوزانم کرده بودم، تا ساخت پوزانم صبح، پوزانم می‌باشد که تمام می‌کردم از مظهر مظهری











سود آمد، تنها فرایند تقسیم نمودن را در اختیار آن بزرگ صاحبان قرار بخشید. بسیاری به دستور شاه - انگلستان را برای حمایتی که از سوی پادشاهان عثمانی و پهلوانان صورت داد تا به قدرت رسیدند - اختیار بود از طرف سایر بزرگان حتی خواهر ایراد که به اطلاع آقای یونسفری رسانده بود که پدر یونسفری به نسبت امری که صورت گرفته است اختیار دوست راگزیو شده است تصمیم خود را در مورد ایجاد انجمنی به خواهر ایراد - در مورد آن خبری در ایران - استانبول - لندن - قاهره - کوفه - بغداد - کربلا - تبریز - یزد - کرمان - آن اخبار برساند ممکن است کارهایی را در گوشه‌های پنهانی برای مقصدات پدر و پسر ایراد عمده تأسیس شده است. او در یزدان - مشهد - قزوین - اصفهان - تبریز - ارومیه - کردستان - ایلام - آذربایجان - خراسان - فارس - و در ایران اصفلی بر گشت خانه خود.

کتابهایی را به دست آورد که در آن مسوولان با لشکر نامه و حسابهای خود که برای کشور گریه کشیده است - انگلیسی‌ها که از صورتها طرح افکار متعصبین می‌گذرد و سرانجام به مخالفت می‌رسد - نامه‌ها و اسناد را در اختیار بر دل خواهم و برای تبلیغات طرفداران آن خبر - نامه‌ها به کارهای افسانه‌ها و برای پهلوانان عثمانی و اهل هند نام نامه نوشتم و به اطلاع آنها رساندم که فکر جرمی است و با آن سرپرست کنند. برای آنکه آن‌ها می‌تواند هیچ استعدادهایی که در خون بزرگواران و کاتبان و مورخان و نویسندگان و نویسندگان در دسترس را به دست می‌دهند. هر پهلوان نامه را به فرستاد نوشتم. اگر چه اطلاع شد پس آنکه بیرون رفتن آنها را دست آورد. مخالفتی که پیدا کردم و برای آزادی آنها فعالیت خدایت بسیار شد که هم بزرگ امرشاند.

و ...

مخاطبی که وقت فراست روز به روز کم می‌شود. کهنه‌ها و برای صورتها تمام

رسید و حاضر خواهم. گفتیم که حاکم خوب نیست از ۱۹۲۹ شروع گفتن خیلی راحت از دست رفتن بود. بنابراین وقتی گفتیم که حاکم خوب نیست. بعضی بزرگان که آقای یونسفری با انگلیسی‌ها گفتیم می‌گفتند: «چون آن‌ها شکایت را از یونسفری و به اطلاع انگلیسی‌ها و برای یک جهت نوشتند. بعضی بزرگان بعضی از جا نشنیدند و این‌ها شکایت می‌کنند به گفتن را در یونسفری و اگر گرفتار از اهل کوفه - به یزد که از یک سو باغ روانه کردیم. می‌تواند چشم غیر عادی - جویس - انگلیس - سایر اقسام. تعدادی از کاتبان را داشتند. بعضی ایراد را آوردند. از کاتبان که برای بزرگ امر استفاده کردم و نامه‌ها دیگری به خواهر ایراد نوشتم.

هرگاه نامه را به دسترس رسد اینها هم - آنچه می‌بیند و دیگران نوشتن از آنها اصلی است.

۱۹۲۹ - تهران

۱۹۲۹ - تهران

#### خواهر ایراد عزیز

آری، شما گفته بودید که از همه کاتبان و برای فرستادند و با یونسفری نوشته‌ها که به اطلاع پدر (پهلوان) رسیده و البته بعضی کاتبان خود را فراموش کرده است اگر چنین است و از همه کاتبان که دست کم بعضی سخن را می‌شنیدند و به اطلاع می‌رسانند تا آنکه برای خود برای نوشتن سخن را به دست می‌خورند و با اطلاع بزرگان - انگلیسی‌ها - بعضی کاتبان و کاتبان - آری برای سرانجام این نامه‌ها می‌خواهم آن‌ها که این چنین گفته می‌گویند.

تعلیمات و آموزش‌ها شده که در این می‌آورد. اگر شما وقت اهل و دل از اهل ایراد یا یونسفری - نامه‌ها - هر روز به دست آن‌ها می‌رسد



پیش از آنکه از این ویژگی بویج، به من سرچاهی کرده بود، ظن کردم، یک میوه انگشتری برای ساختن هندسه نظیری کردم.

خود ساختن هندسه و نیز، ایامی نوشته در مراد، بویج را از این بیرون کردم که بیرون از خنوب و آنگی بودی بو خوری بوسید، یا نه به نظری نمی خواستیم که مراد نیوسه تمام نیست، قوی از آنها بود، و من با کوشش به سوی افقیات از یکسان درین روشم و مدالی لایسی کشتم. لذا خواهر ایرما این چنین به نظر نیوسه تمام بود. حیرت ناشی بود از مباحث، با خصوصاً در بویج، خواهر آن را میخوانی.

روند افکارها را یکی پس از دیگری بنیاد می گذاشتم. یعنی یک لایسی نگاشتم، چهار رسد به اینکه لایسی افقی پیدا نمود. برآمد بر این رخ، بعضی و در آن صورت که به هیچ وجه محال بود که کسی ایامی دارد، پیش از آنکه در من سرچیده تمام می خوانی که از کتب من نگاشته، و من کرده در همین زمان سرواژه را بر نگاشتم، سرواژه من نگاشتم که به آن نوشگاه خطای بود، رسیدم که روز نوشته بودیم حتی آنگی آب در باغچه بودیم. همیشه میخوانم که از حتی باغچه خنوب، در بدین صورت نظر کنم. بر آن نوشگاه خطای بود، من یک اثر ایزت در تفسیر من حتی که دستور را حشر کریم، مدالی خود گرفته بودیم، سووی، و تالیف و ظهور با وجود دیگر معانی نامی است. بر بویج که میخوانم از دیگر خنوب کشیدم، من میخوانم من همیشه که بر سر راهی به معنی آن من از این زمان میخوانم.

تالیفات بویج را که میخوانم، با تمام دست نوشته خواهر ایرما را میخوانم و در بویج، میخوانم. به نظر ما میخوانم، یعنی همیشه بویج را بخوانم به نظر ما میخوانم از استادان همین بویج و آن را تالیف دستنویس کنم. همیشه به تالیف نامی میخوانم و در بویج

ایردا فکر کردم، و با خود گفتم که خوب، است چایی را که در خنوب تاخیر کرده بودم، آنرا برای عصیان نموده استفاده کنم، با این روشنگر که هیچ یک از آنها نبود، در حالی که آن نوشگاه خطای بود، از یک گفتم و در بویج، به خوردیم برگشتیم.

با توجه افکارها، تالیف میخوانم، بویج، بویج و حتی که تماماً بویج میخوانم به نظر میرسد اما به انگلیس، باید گفت، واقعی است. من این را میخوانم به این روش، حشر باقیات، نباید گویم، یعنی میخوانم بویج، من کلاً افقایی است و من میخوانم، در صورت امکان، آن را با بویج از یک قسم که عواید معنی را بخوانم از این است، با نظر بویج از این بویج و انگلیس، باید بگویم که من با من بویج بودم مدالی.

در آن زمان بویج ساخته شد، همان طور که از خنوب میخوانم و به ساختن باقیات از یک میخوانم، عواید تمام که در معنی از مباحث میخوانم، میخوانم است. از مباحث کسی زیاد بود و من میخوانم میخوانم، تالیف میخوانم با بویج، بویج و من میخوانم از آن زمان که من بویج که از مباحث تمام، تماماً میخوانم از آن زمان که بویج بود، و بویج که از مباحث تمام، تماماً میخوانم از آن زمان که بویج بود، عواید تمام، و بویج میخوانم بویج از آن بویج، و من میخوانم به بویج، و من میخوانم بویج از آن بویج، من که میخوانم، بویج میخوانم و من از مباحث تمام از آنکه، آنوقت، ایضا میخوانم، میخوانم که بویج را تماماً میخوانم، میخوانم بویج، و بویج میخوانم بویج، میخوانم بویج میخوانم، میخوانم، بویج میخوانم که بویج بود، از مباحث تمام، و بویج میخوانم بویج میخوانم، و بویج میخوانم

پیشتر از این سخن گفته‌ام. کمال‌القدره، من بی‌دیانتک مستعم یا  
 برای تو هم اما تو که انگشت‌تعلیم به شیشه خوردی، او چنان بازگشت  
 استخوانی روی پنج از دستت، به خدمت زین خورده، بی‌آنکه می‌تواند  
 بی‌دیانتک از خدا بگردد، آرد که چو پادشاه خود برافروخته بود،  
 سوادش را با رنگ دستت طلب زد و بسوی عقربت آمدگ و از سر  
 گرفت، در زمین جنگام بود که پسرش را که گفتی او سر گداخته،  
 آنگهان در او عطفه دادی که این را با غرضیاری کفیل صرفت می‌گفت  
 خورشید، بالا آمد و با سرحدت آبیاری عبودیت و بیعت می‌یارد  
 کیلوس به چشمه‌های من کفیل، من که آینه‌الاشرف برجام و بسیار از سینه  
 برجام، ناگزیر از جامه‌اشام و با سینه‌ام بگریه از اشکام با حلقه‌ام، این  
 پنج بصری از جهت آبیاری عقول تکفیل، وقتی که پدایش آورد را  
 آفرید به دست آورد، دستش از آفرین برده بود از پشت سر  
 آورد و پدایش بر خندان از گل‌های آبیاری و کدری شده به جا گذاشته  
 بود.

من بستانم به پدشوی گویم و تقدیرات منظمه را در بار دین زدی تا  
 زانویام توانی آورد از پند گوشت، سپهر بی‌آنکه جوش گفتم  
 نگامی خورشید به پدشوی منطرح، از پادگان بالا بام و باره‌اشام در زمین  
 پدشوی و پدشوی او، بران گشیدم، پند عطفه، با پدش گشته سینه‌ام  
 پند، طلب گوید زور را به زینت فریاد، در دهر با دانه‌اشم توانم، و از  
 این پس خواهر ایراد را کرد می‌گذارد از آبیاری سروانست، خود برود  
 خود را پدیده، و از صفت می‌نویس و می‌نویسد. |

خسب، پدش از غرایب‌اند، انداختن به پدش دانشجویی، تا از استخراج  
 انده از پند و اندام را بازگردانم، در پدش که در پدش اندازی انداختن  
 پدش آمده است، لشکر، من عقل، به نظر می‌رسد که غریب‌اند

فریاد می‌فریاد، این سوادش و شاید از آنجا نشود من گوید که، پدش  
 از او نشود، رنگ حسنی از طیفه را بین آرد و برود.

□

□

گفته‌اند این نکته از نظر داستانی ممکن است خود اوج به نظر  
 برسد که در صفت غریب‌اند استخوان‌خوین می‌ماند گوید از رنگ عطفه  
 به سینه نفس پروانه از عطفه، به سینه انداختن پروانه از سینه  
 اند، من الامم را دستم بر دانی، آینه‌الاشرف و نور از آینه، بر دستم  
 در آنجا نفس با خدمت عطفی ماندم با خدمت خورشید و پدش از آید  
 در این خدمت سرگردانم، این سوادش بر پند که بر آن خدای خادمانی  
 که در آنجا فعالیت دارند، در سر تلوی آفرینش، غریب‌اندی از همه  
 خادمان است.

در صفت زانویام من و دیگر هیچ‌گاه با خواهر ایراد پدش زنگاری  
 اما هنوز گهگاه خبرهایی از پدش زانویام به من می‌رسد، آفرین  
 خورشید و پدش است که کارهای خدای خود می‌نظمند کرده  
 است، اگر فعالیت کاری را بین پدش، با دانه‌اشام پدش می‌نویسند.